ما استعمارگر نیستیم، کارآفرینیم!

یک هلندی حضور هلندی‌ها را در هندشرقی چگونه می‌بیند؟

چه کسی نوشته؟

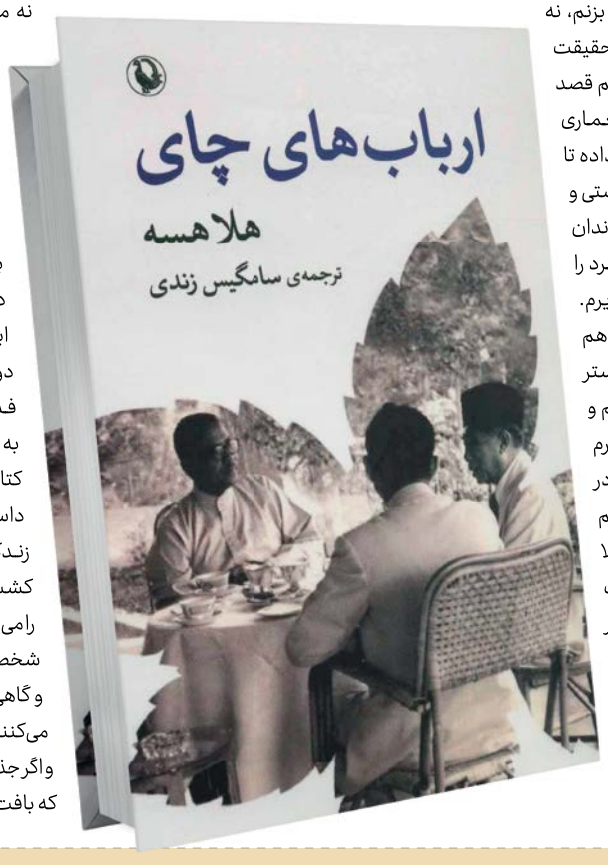
هلا هسه، بانوی نویسنده هلندی و از بزرگان ادبیات داستانی هلند بود. او رمان‌های زیادی در موضوعات متنوعی نوشته که یکی از آنها به فارسی هم ترجمه شده‌است. «ارباب‌های چای» با همین اسم تند و تیزش رمانی است سرگذشت‌نامه‌ای که به حضور خاندان مشهور کرکهوفن در اندونزی (همان هندشرقی سابق) می‌پردازد. هسه این رمان را سال ۱۹۹۲ به رشته تحریر درآورد که سال ۲۰۱۰ به انگلیسی هم ترجمه شد. هلا هسه در طول عمر خود جوایز زیادی به دست آورد که جایزه ادبی پی.سی. هوفت برای یک عمر دستاورد ادبی و هنری از آن جمله است.

ماجرا از چه قرار است؟

داستان از اواسط قرن نوزدهم شروع می‌شود. رودولف کرکهوفن وارد گامبونگ می‌شود. سال ۱۸۷۳ است و او از طرف خانواده ماموریت دارد کشت چای را در این نقطه از جاوه مرکزی برای هلندی‌ها راه‌اندازی کرده و رونق ببخشد. بنابراین همین اول کاری و بعد از مطالعه دو سه صفحه تکلیف خیلی چیزها برای مخاطب روشن می‌شود. راوی هلندی، متمول و متنفذ است، ما همراه او خواهیم بود؛ بنابراین موفقیت او موفقیت ماست و شکست او شکست ما. بر همین اساس ما قاعدتا دوست داریم کرکهوفن‌ها در کارشان موفق بشوند. اشکالی هم ندارد. ندارد؟ احتمالا چرا، اشکال دارد! ما در حال حاضر چسبیده‌ایم به یکی از عوامل و افراد مهم و جدی استعمار هلند در جنوب شرق آسیا و برای او آرزوی موفقیت هم می‌کنیم. عجیب نیست؟ این مهم‌ترین نکته‌ای است که باید در «ارباب‌های چای» مدنظر داشته‌باشیم. ما در این رمان هلندی هستیم، هلندی کله‌شق و پرانرژی. کرکهوفن آمده‌است باعث سرافرازی خودش، خانواده‌اش و در نهایت افزایش ثروت خاندان و کشورش بشود. آمده‌است تجارتی موفق راه‌اندازی کند. دور از انصاف است بخواهم به نویسنده انگ لاپوشانی بزنم، نه واقعا این‌طور نیست. حقیقت این است که او از ابتدا هم قصد نداشته به ابعاد استعماری ماجرا ورود کند و ترجیح داده تا جای ممکن بچسبد به پستی و بلندی‌های تجارت چای خاندان کرکهوفن. من این رویکرد را درک می‌کنم اما نمی‌پذیرم. مثل این است که من بخواهم داستانی عاشقانه را در بستر بهمن ۱۳۵۷ روایت کنم و اصلا صدایش را در نیاورم که در آن مقطع ایران در آستانه یک انقلاب عظیم قرار داشته‌است. هلا هسه موضوع را به سکوت کمابیش مطلق برگزار کرده‌است. هیچ جای داستان از شیوه دقیق تامین نیروی کار صحبت نمی‌شود. آنچه ما متوجه می‌شویم این است که بومی‌ها حقوق خوبی می‌گیرند و اکثر آنها اربابشان را دوست دارند. در هیچ‌جای رمان - مطلقا هیچ نقطه‌ای - کوچک‌ترین اشاره‌ای به نظام طبقاتی مستقر در هند شرقی نمی‌شود. گاهی ممکن است یکی دو خطی بخوانیم که بله ، فلان‌جا اعتراضاتی شده یا جای دیگری شورشی راه افتاده‌است. هلندی‌ها برای این موضوع هم آدم دارند. یکی از شخصیت‌های هلندی داستان، از اشراف هلندی است که سال‌ها در هند شرقی حضور دارد، با بیانی شیوا و پیشرو در مقام دفاع از بومی‌های اندونزی برمی‌آید و از آنها پشتیبانی می‌کند. حقیقتا خنده‌دار نیست حتی مدافع بومی‌ها یک هلندی باشد؟ حتی صحبت کردن هلندی‌ها با مباشران و کارگرهای جاوه‌ای و بومی، بیشتر شبیه صحبت رئیس و کارمندهای امروزی است نه ارباب و رعیت‌های یک حکومت استعماری. در نبردی ۱۰ ساله بین ارتش استعماری هلند و یکی از پادشاهی‌های منطقه نزدیک به صدهزار نفر کشته شدند که در کتاب هیچ اشاره روشنی به آن نمی‌شود. اصلا هلا هسه اسم یکی از فصولی را که از لحاظ زمانی منطبق است بر قیام و سرکوب بزرگ پادشاهی اندونزی، گذاشته‌است خانواده! این رویکرد «چسبیدن به خانواده هلندی و همه‌چیز را حول محور آن برگزار کردن» آش رمان را به قدری شور کرده که خواننده حس می‌کند هلندی‌ها آنجا کارآفرین هستند، نه استعمارگر و چه زحماتی که برای به بار نشستن اندونزی نکرده‌اند و ماجرا به همین شوری (یا بی‌نمکی بستگی به علاقه شما دارد) تا انتهای عمر رودولف کرکهوفن پیش می‌رود و او که عاشق اندونزی شده همان‌جا به خاک سپرده می‌شود. راستش را بخواهم بگویم ترجیح می‌دادم با رمانی طرف باشم که استعمار را توجیه و آن را تئوریزه کند تا این که آن را به این شکل نادیده بگیرد. نگاه هلا هسه به این ماجرا، حتی اگر هسته داستان استعمار نباشد، این‌قدر کودکانه و فانتزی است که رسما به شعور مخاطب توهین می‌کند.

حالا اصلا کتاب ارزشش را دارد؟

نه می‌توانم بگویم بله، نه می‌توانم بگویم نه اما این را روشن کنم که با نخواندن ارباب‌های چای چیزی را از دست نداده‌اید. قسمت عمده داستان توسط راوی دانای کل روایت می‌شود و بخش دیگری از آن به وسیله نامه‌نگاری‌های افراد برای ما روشن می‌گردد. بی‌برو برگرد نامه‌نگاری‌ها جذاب‌ترین بخش داستان هستند و من فکر نمی‌کنم این از تیزبینی مولف باشد. هیچ مولفی دوست ندارد آنچه خودش خلق کرده، فدای تعدادی نامه شود که فقط دستی به سر و رویشان کشیده. عمده مشکل کتاب به یک موضوع ساده برمی‌گردد، اساسا داستان زندگی کرکهوفن‌ها (مخصوصا زندگی آنها منهای استعمارگری‌شان!) کشش ۳۰۰ صفحه داستان را ندارد. کل ماجرا را می‌شود در ۱۰۰ صفحه جمع کرد. جدای از این، شخصیت‌های داستان هم خوب در نیامده‌اند و گاهی حتی معلوم نیست چرا این یا آن کار را می‌کنند. ارباب‌های چای، زیادی متوسط است و اگر جذابیتی هم داشته باشد برای کسانی است که بافت فرهنگی جغرافیای مولف را درک کنند.



۲ کتاب را که رویکرد متفاوتی به ا
بررسی تطبی
قلدری چشم آ



محمدعلی یزدانیار
قفسه کتاب

**شاید امروز که به هلند نگاه کنیم، یک کشور آرا
کشوری کوچک در غرب اروپا که به تجارت گل‌هایش، و
کشور مودب و سربه‌زیر اما یکی از طولانی‌ترین حکو
است. پای هلندی‌ها در انتهای قرن شانزدهم به اند
انجامید. در این میان، اهالی اندونزی چندباری علیه
قتل‌عام قیام باتاویا در سال ۱۷۴۰ یکی از نمونه‌های آ
از اهالی اندونزی و ساکنان چینی توسط ارتش استعم
شرقی - نظامی طبقاتی مبتنی بر سنت‌ها و خرافه‌های
رسم زندگی بومیان به‌شدت تحقیر می‌شد و در عین حال از نظام طبقاتی‌ای که
بهره‌گیری به عمل می‌آمد. در این نظام سه طبقه کلی وجود داشت. طبقه اول
یک محسوب می‌شدند و زندگی آنها بر طبق قوانین هلند اداره می‌شد. در طبق
دیگر حکومت‌های آسیایی بودند. بومیان و ساکنان اندونزی، پست‌ترین طبق
سه هم محسوب نشده و اساسا حقی جز گوش به فرمان هلندی‌ها بودن نداش
برخورد می‌کردند. اگر انگلیسی‌ها در هندگاهی سعی بر اقناع هندی‌ها داشتند ح
آنها این نظام طبقاتی را با زبان گره زده بودند و بر همین اساس بومیان در محاک
بومیان در اختیار کامل هلندی‌ها بود. تحصیل تنها برای خانواده اشراف اندونز
کارهای ارباب هلندی خودشان را انجام بدهند. بله، هلندی‌ها همیشه هم اینقد
اواسط و اواخر قرن نوزدهم شروع شده و اواسط قرن بیستم هم پایان می‌پذ
پرداخته شده است. یکی را نویسنده‌ای هلندی نوشته است و دیگری را یک
شباهت‌هایی بین این دو کتاب وجود دارد؟ و در نهایت، این دو کتاب، فارغ از**

